|  |
| --- |
| موضوع: سوره حمد  عنوان: تفسير سوره مبارکه حمد جلسه 16  مدت زمان: 30.48 دقیقه اندازه نسخه كم حجم: 3.52 MB دانلود اندازه نسخه پر حجم: 7.05 MB دانلود  اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم مالك يوم الدين اياك نعبد و اياك نستعين براهين اختصاص حمد به خداي سبحان تا كنون دربارهٔ اسماء حسناي خداي سبحان كه هر كدام دليل محمود بودن خداي سبحان هستند سخناني به استناد اين آيات مطرح شد. هر كدام از اين اسماء مي‌تواند حد وسط باشد براي اثبات ضرورت حمد براي خداي سبحان. او «الله» است يعني ذاتي است كه همه كمالات را داراست و هر ذاتي كه جامع همهٔ كمالات باشد محمود مطلق است، پس او محمود مطلق است \*«الحمد لله»\*(1). او \*«رب العالمين»\*(2) است، هر موجودي كه \*«رب العالمين»\*(3) باشد محمود مطلق است پس \*«الحمد لله»\*(4). او رحمان است و هر رحماني محمود است، پس او محمود است. او رحيم است هر رحيمي‌محمود است پس او محمود است. او مالك مطلق است كه اين مالكيت مطلقه‌اش در قيامت ظهور مي‌كند، هر مالك مطلقي محمود است، پس او محمود است يا او مالك روز جزا است و هر كسي كه روز جزا زير پوشش قدرت اوست محمود است پس او محمود مطلق است هر كدام از اينها مي‌تواند حد وسط باشد براي اثبات حمد براي خداي سبحان پس \*«الحمد لله»\*(5). حصر عبادت و استعانت چه اين كه اين اسماء حسني مي‌تواند دليل باشد براي آينده و آن حصر عبادت نسبت به خداي سبحان است و حصر استعانت از خداي سبحان كه \*«اياك نعبد و اياك نستعين»\*(6) اين اسمای حسناي گذشته، هم زمينهٴ ضرورت حمد را تثبيت مي‌كند، هم زمينه ضرورت عبادت و حصر عبادت را، زمينه ضرورت استعانت و حصر استعانت را. عمده اين است كه فرمود، به ما اين چنين آموخت كه بگوييم \*«اياك نعبد و اياك نستعين»\*(7) التفات از غيبت به خطاب سخن، تا كنون به لسان غيبت بود الان به لسان حضور شد كه \*«اياك نعبد»\*(8) سخن از غيبت به حضور آمد آن هم با تقديم معبود بر عابد، آن هم به لسان حصر، آن هم با حفظ وحدت در ناحيه معبود، با حفظ كثرت در ناحيه عابد. كه اگر اين نكات جمع بشود مجموعش اين است كه الله معبود است ولا غير، ما سوي الله عابد‌اند و سمتي جز عبادت ندارند. عبدند و لا غير. هم او معبود است وغير او معبود نيست و غير او هم هر كه هست و هر چه هست، عابد است. تا انسان نماز‌گزار يا قاري قرآن ديدش چقدر وسيع باشد و اين نعبد كه متكلم مع الغير است كي‌ها را در نظر بياورد. سرّ التفات از غيبت به خطاب نكته اولي اين است كه اين سخن از غيبت به حضور منتقل شده است. اين تنها يك تفنن ادبي نيست كه به عنوان صنعت بديعي (التفات من الغيبة الي الخطاب) ذكر شده باشد. عبدي كه فهميد خدا جميع كمالات را داراست. رب عالمين است، رحمان مطلق است و رحيم مطلق است و مالك مطلق، لايق است كه خود را در حضور خدا ببيند و او را مخاطب قرار بدهد و بگويد اياك. كسي كه اين ديد را ندارد لايق خطاب نيست. به او اجازه نمي‌دهند كه در محضر خدا قرار بگيرد. او غايب است گر چه خدا مشهود مطلق است. پذيرش و درك اين اسماء حسناي گذشته براي آن است كه انسان را از غيبت به حضور بياورد، نه صرف يك تفنن ادبي باشد كه (التفات من الغيبة الي التكلم) است اگر كسي معتقد شد و فهميد خدا \*«رب العالمين»\* است و \*«مالك يوم الدين»\*(9) است لايق است كه از غيبت به حضور بيايد نه خدا از غيبت به حضور بيايد. معمولا در صنعت ادبي آن است كه اگر از غيبت به خطاب يا حضور التفات است، مي‌گويند متكلم از غيبت به خطاب التفات كرده. يعني متكلم قبلاً خطاب نمي‌كرد و الان خطاب مي‌كند. اما در اين جا سخن آن است كه متكلم قبلاً غايب بود و الان حاضر است. او قبلاً غيبت داشت و الان درك كرد در محضر خدا است. نه اين كه او قبلاً صاحب سخن بود، اول با خدا سخن نمي‌گفت بعد با خدا سخن مي‌گويد. تفاوت اگر هست در متكلم است كه از غيبت به حضور آمده است نه از غيبت به حضور، التفات پيدا كرده است. در صناعت ادبي و امثال آن، زمام سخن به دست متكلم است. او براي زيبا‌گويي گاهي شخص را غايب و گاهي شخص را مخاطب قرار مي‌دهد. اما در اينجا سخن آن نيست كه زمام كلام به دست گوينده است، زمام كلام به دست مخاطب است. مخاطب به انسان اجازه حضور تا كنون نمي‌داد، الان اجازه حضور مي‌دهد. گوينده خود را بعد از درك اين معارف مي‌بيند در مشهد خداي سبحان مشاهده مي‌كند، مي‌گويد «اياك». پس التفات از غيبت به خطاب نكته‌اش اين است و همين هم دليل است بر تقديم و دليل است بر حصر و دليل است بر اينكه از آن طرف ضمير مفرد است و از اين طرف ضمير جمع. بيان ذلك اين است اگر ثابت شد كه او \*«رب العالمين»\* است و جميع موجودات در تحت ربوبيت خداي سبحانند پس هيچ موجودي شايسته خطاب به عنوان اينكه معبود باشد و در حضورش انسان خضوع بكند نيست، مگر الله. اسرار تقديم اياك اين حصر ممكن بود با اين جملهٔ (ولا نعبد الا اياه) بيان بشود. گاهي انسان مي‌گويد تو را عبادت مي‌كنيم فقط. تو را عبادت مي‌كنيم و غير تو را نه. كه لسان حصر با جمله‌هاي بعدي تبيين مي‌شود. گاهي مي‌گويد اياك، از همان اول كه سخن شروع مي‌كند با حصر شروع مي‌كند. تقديم اياك مفيد حصر است. الف. موحد حقيقي قبل از هر چيز خدا را مي‌بيند چون انسان او را مي‌بيند و لا غير. اگر كسي معتقد شد او مالك مطلق است و او رب العالمين است با كي خطاب كند. لذا مي‌گويد «اياك». اين تقديم مفعول كه ضمير منفصل است و مفيد حصر است، براي اين نكته است كه اول او را مي‌بيند. والا ممكن بود انسان حصر را با جمله‌هاي ديگر بيان كند و بگويد (نعبدك و لا نعبد غيرك) اما از اينكه مي‌گويد «اياك» يعني وقتي كه به حال آمدم فقط تو را مي‌بينم. در سوره فصلت آن جا كه سخن از \*«اولم يكفِ بربّك أنّه علي كل شيءٍ شهيد»\*(10) است، ملاحظه مي‌كنيد كه آنجا شهيد به معناي مشهود است، نه شهيد به معناي شاهد (انه علي كل شي مشهود) يعني انسان هر چه را مي‌خواهد ببيند اول خدا را مي‌بيند بعد غير خدا را. كه غير خدا هم قهراً آيت او خواهد بود ولا غير. انساني كه از حجاب بدر آمد، از غفلت بدر آمد او، را مي‌بيند ولا غير. سر افراد ضمير در اياك لذا مي‌گويد «اياك» اول از او سخن مي‌گويد و چون او يكي است ولا شريك له، ضمير را هم مفرد مي‌آورد مي‌گويد: «اياك» نه «اياكم» سخن از تشريف نيست. تشريف در اينجا در توحيد است نه در جمع. در تشريفات ما، احياناً ما از مفرد به جمع ياد مي‌كنيم مي‌گوييم شما گفتيد. اما اينجا ادب در توحيد است، ادب در مفرد ذكر كردن است، ادب در آن است كه بگوييم تو، نه شما. چون شمايي در كار نيست. بگوييم «اياك» نه «اياكم». كُمي ‌در كار نيست. اگر ما سواي حق مربوبند و او رب است ولا غير، پس مي‌گوييم «اياك» نه «اياكم». تشريف و تعظيم اقتضاي وحدت مي‌كند چون هر گونه كثرتي مربوب خواهد بود و مملوك خواهد بود. گسترهٴ ضمير جمع در نعبد آنگاه اگر ديد انسان وسيع شد و فهميد خدا رب عالمين است، اين ضمير متكلم مع الغير در نعبد منظورش اين است كه ما همه عوالم، نه تنها من با ساير نمازگزاران. يك انسان عادي وقتي كه بخواهد بگويد \*«اياك نعبد»\*(11) مي‌گويد من و ديگر نمازگزاران. اما اگر يك مقدار انسان با آيات قبلي مأنوس شد مي‌بيند به اينكه اگر عالمين مربوب خداي سبحانند و هر مربوبي عبد است و ربّ مولاست و رابطهٴ بين الله و جهان، رابطهٴ عبد و مولاست، اين به ضرس قاطع مي‌گويد: \*«اياك نعبد»\*(12) يعني من كه جزئي از عالمينم با ديگر اجزاي عالمين همه تو را عبادت مي‌كنيم. چه اينكه تو دربارهٔ قيامت فرمودي: \*«ان كل من في السماوات و الارض الا آتي الرحمن عبدا»\*(13)؛ فرمودي همه موجودات سمائي و زميني در قيامت بندگي آنها مشخص مي‌شود. بنده‌وار مي‌آيند. سؤال... جواب: ‌اين جملهٴ خبريه است كه ألقيت بداع الانشاء، اكثراً عبادت مي‌كنند، منتها نمي‌فهمند كه دارند خدا را عبادت مي‌كنند و در مسائل تكويني تابع‌اند. اگر كسي بخواهد برخلاف نظام حركت كند مقدور نيست. اگر هم كسي بخواهد معصيت كند، ناچار است از راه علل و اسباب عادي معصيت كند. از چشم كمك بگيرد. از گوش كمك بگيرد. از زمين كمك بگيرد. از هوا كمك بگيرد. همه و همه در تحت ربوبيت رب العالمين است. اگر هيچ موجودي نيست مگر اينكه مربوب خدا است و رابطه هر موجودي با خداي سبحان رابطهٴ عبد و مولا است، انسان اين معني را درك كرد، آنگاه مي‌گويد: \*«اياك نعبد»\*(14)؛ يعني ما همهٔ عوالم، نه تنها من و ديگر نمازگزاران، يا نه‌تنها من و همهٔ اعضا و جوارح و جوانح و شؤون و ادراك و كارهاي من و همهٔ قواي ‌من. در بعضي از ادعيه ائمه (عليهم‌السّلام) مي‌گويند به اينكه «سجد لك سمعي و بصري و فؤادي و سوادي و كذا و كذا»(15) اين در دعاي عرفه امام حسين (ع) است كه عرض مي‌كند استخوانهاي من، پوست من، گوشت من، يا بيان امام سجاد (سلام‌الله‌عليه) كه گوشت من، پوست من، شهادت به وحدانيت تو مي‌دهد. اين يك تعبير است. اين نيمه راه است به ما آموختند. اما آنجا كه سخن از \*«إن كل من في السماوات و الارض الا آتي الرحمن عبدا»\*(16) است، انسان مي‌گويد من چه در اين جمع مستهلكم و به خودم اجازه نمي‌دهم به تنهايي بگويم اياك اعبد. من كه در اين جمع مستهلكم كه ديگر خصوصيت من هم القاء شده است، همه بندهٴ توييم. ديگر به غير تمسك نمي‌كند. به غير پناهنده نمي‌شود. و اين انسان مادامي ‌مي‌تواند بگويد \*«اياك نعبد»\*(17) كه حواسش پيش چيز ديگري نباشد و از خداي سبحان غير از خدا چيز ديگري نخواهد. ديگر نگويد من تو را مي‌پرستم براي اينكه جهنم نبري يا بهشت بدهي، كه جهنم و بهشت را كنار بگذارد. اگر جهنم است او هم بنده خدا است و اگر بهشت است آن هم بنده خدا است. ديگر نمي‌گويد من تو را مي‌پرستم كه مرا بهشت ببري. مثل اينكه بهشت در كنار افتاده است، جزء عابدين نيست. يا تو را مي‌پرستم كه مرا از جهنم نجات بدهي، گويا جهنم جزء بندگان حق نيست. اگر انسان به آن ديد رسيد، دنيا و آخرت را، ‌بهشت و جهنم را، همه و همه را مربوب مي‌بيند و رابطهٴ بهشت و جهنم را با خدا هم رابطهٴ عبد و مولا مي‌داند. مي‌گويد: من كه در اين جمع كثير مستهلك هستم، همه و همه تو را عبادت مي‌كنيم و لا غير. \*«اياك نعبد»\*(18). سؤال... جواب: چون همه عبادت مي‌كنند. كسي نيست خدا را عبادت نكند در مسائل تكوين. در مسائل تشريع است كه احياناً كسي به دنبال هوس حركت مي‌كند يا به دنبال بت راه مي‌افتد. و الا در جهان تكوين، خضوعي كه دارد در بحثهاي تكويني گذشت كه أحدي مالك حيات خود، ممات خود، ‌نفع خود، ضرّ خود نيست. \*«لايملكون لأنفسهم ضرّاً و لا نفعاً و لا يملكون موتا و لا حيوةً و لا نشوراً»\*(19). سؤال... جواب: (نخضع لديك) اين معنا كه در سورهٔ مريم فرمود كه در روز قيامت ظهور مي‌كند، اين معنا را يك انسان موحد در دنيا مشاهده مي‌كند. در سورهٔ مريم اين چنين فرمود: اصلاً همين كه من مطيع تو هستم و تو را مالك كل مي‌بينم، تشريع است. آيهٔ 93 سورهٔ مريم اين است كه، فرمود: \*«ان كل من في السموات و الارض الا آتي الرحمن عبداً»\*(20) همه بنده وار مي‌آيند. اين ظهور عبوديت موجودات است در قيامت. نه اينكه امروز بنده نيستند و فردا بنده‌اند، فردا بنده‌وار مي‌آيند. معلوم مي‌شود امروز هم بنده‌اند. سؤال... جواب: اگر جبر بود كه خدا به ما نسبت نمي‌داد، مي‌گوييم: \*«اياك نعبد»\*(21) و اگر چنانچه جبر بود كه مي‌گفتيم به اينكه او دارد عالم را اداره مي‌كند و بس. سؤال... جواب: بحث در تكوين است انساني كه معتقد است به اينكه كل نظام خاضع است در پيشگاه حق، همين تشريع است. همين توحيد است. توحيد آن است كه، وظيفه تشريعي يك موحد آن است كه بداند كل اين نظام را خدا اداره مي‌كند و لا غير و از اينكه عبادت به خود ما نسبت داده شد معلوم مي‌شود كه ديگر سخن از جبر نيست مي‌گوييم \*«اياك نعبد»\*(22) اين يك فعل اختياري است به ما نسبت داده شده است. استقلال انسان در بندگي همان تفويض باطل منتها براي اينكه روشن بشود ما در عبادت هم صاحب سمت و اختيار نيستيم به ما تفويض نشده است كه ما در عبادت مستقل باشيم، جملهٔ مباركهٔ \*«و اياك نستعين»\*(23)؛ يعني حتي في العباده هم به تو استعانت مي‌كنيم، در كنارش آمده است كه مبادا كسي خيال كند گر چه من هيچ استقلال ندارم ولي در عبادت مستقل هستم. در بنده بودن مستقل هستم. مي‌فرمايد در بنده بودن هم مستقل نيستي. تو اگر بخواهي بنده باشي بايد در بندگي هم از ما كمك بگيري. آن كه از ما كمك نگرفت نمي‌داند بنده ماست. تو كه مي‌داني بنده مايي اين هم لطف ماست. اين طور نيست كه انسان بگويد گر چه من در كارهاي ديگر سمتي ندارم ولي در اين كه بنده‌ام مستقل هستم، اين مي‌شود تفويض. همانطوري كه جبر باطل است تفويض هم محكوم است كه انسان بگويد من در عبادت مستقل هستم يعني بالاستقلال خدا را عبادت مي‌كنم. در اين كار هم از جايي مدد نمي‌گيرم. اين چنين نيست بلكه در اين كار هم از خداي سبحان استمداد مي‌كند \*«اياك نعبد و اياك نستعين»\*(24)؛ تنها تو را مي‌پرستيم و در اين پرستش همگاني هم تنها از تو استمداد مي‌كنيم و لا غير. اگر ديگري مددي به ما مي‌فرستد، مجراي فيض تو است. در آنجا هم كه خودت فرمودي: \*«و استعينوا بالصبر و الصلوة»\*(25) صبر و صلاة جزء برنامه‌هايي است كه تو به ما آموختي. اين يك سر پلي است كه ما را به مقصد مي‌رساند و گر نه صبر و صلاة هم در عون نسبت به ما، اعانت نسبت به ما، استقلال ندارد. اگر اين چنين است كه \*«إنْ كُلّ من في السماوات و الارض إلاّ آتي الرحمن عبداً»\*(26) خيلي‌ها بايد بميرند و در قيامت ببينند كه همه بنده‌وار مي‌آيند، يك انسان موحد قبل از اينكه بميرد مي‌بيند. اين همان «موتوا قبل ان تموتوا»(27) است يك انسان موحد قبل از اينكه بميرد مي‌بيند كه \*«إنْ كُلّ من في السماوات و الارض إلاّ آتي الرحمن عبداً»\*(28) هم اكنون مي‌بيند. چون اگر هم اكنون ديد همه بنده‌اند، ديگر به غير خدا تكيه نمي‌كند. چون بنده چيزي را مالك نيست و اين عبوديت هم عبوديت مطلقه است نظير ربوبيت مطلقهٴ خداي سبحان است يعني اگر ثابت شد او رب العالمين است بالقول المطلق از اين طرف چيزي براي انسان نمي‌ماند الا عبوديت مطلقه. تفاوت رابطه عبد و مولايِ عرفي با عبد و خدا اين عبوديت مطلقه فقط تنها رابطه بين خدا و غير خدا است و الا بين عبد و مولاي عادي اگر يك عبوديتي هست و يك مالكيتي، گذشته از اينكه يك مالكيت اعتباري است و نه تكويني، محدود هم است يعني عبد بسياري از اوصاف، بسياري از خصايص، بسياري از خاطرات دارد كه مولا از او خبر ندارد فضلاً از اينكه مالك او باشد. بعضي از كارهاي او را كه كارهاي اختياري اوست، مولا مالك است. اما بسياري از شؤون وجودي عبد را مولا مالك نيست. بنابراين بنده‌اي كه زرخريد مولا است، عبد طلق مولا نيست. زيرا مولا خاطرات او را مالك نيست، حيات او را مالك نيست، ممات او را مالك نيست، اوصاف او را مالك نيست، شؤون نفساني او را مالك نيست، ‌فقط افعال اختياري او را مالك است كه كجا برود، كجا نرود. چه كار بكند، ‌چه كار نكند. اما انسان كه عبد خداي سبحان است نظير عبد مالك دنيايي نيست كه از بعضي جهات عبد باشد و از بعضي جهات عبد نباشد. كه در كارهاي اختياري انسان بندهٔ خدا باشد و در كارهاي ديگر بندهٔ خدا نباشد. اين است كه دين در همه شؤون راه دارد. آنكه به اين پايگاه رسيده است مي‌گويد: \*«إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفاً وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»\*(29)، \*«إِنَّ صَلاَتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»\*(30) يعني عبد محض است. نظير عبد مولاي عادي نيست كه بعضي از كارهاي او مال مولا باشد و بعضي از شؤون نفساني او مال مولا نباشد. اما اگر چنانچه انسان به اين پايگاه رسيد مي‌يابد كه حيات و ممات من ملك اوست، مربوب اوست. چيزي را انسان مالك نيست. اگر چيزي را مالك نيست بالقول المطلق مي‌گويد: نعبد، يعني من با همه شؤون وجوديم، ديگر موجودات با همه شؤون وجوديشان، به تعبير جامع عالمين با همهٔ شؤون وجوديشان، نعبد. تو را عبادت مي‌كنيم. اين مي‌شود \*«ألا لله الدين الخالص»\*(31)، \*«فأعبد الله مخلصاً له الدين»\*(32) كه ديگر انسان چيزي را در بين راه نگذارد، نگويد تو را عبادت مي‌كنيم براي اينكه به فلان مقام برسيم. چون فلان مقام هم موجودي است ممكن و مربوب و در تحت پوشش ربوبيت او. اگر همه و همه در پيشگاه خدا خاضع‌اند، نبايد انسان در اين خضوع همگاني يك عده را استثنا بكند. اين نعبد بالقول المطلق ناظر به آن است كه هر موجودي با همه شؤونش خاضع خداست. ديگر در مسأله عبادت، در مسأله اطاعت، در مسأله خضوع خالص، همه و همه زير پوشش معناي جامع عبادت خواهد بود. اين عاليترين خضوع را مي‌گويند عبادت. آنگاه معلوم مي‌شود كه چرا انسان از غيبت به تكلم التفات كرده است، يعني به جايي رسيد كه خود را لايق مي‌بينيد كه خطاب كند و اول هم مخاطب را مي‌بيند. سر التفات من الغيبه الي الخطاب روشن مي‌شود كه انسان از غيبت به حضور آمده است. قهراً سر تقديم اياك روشن مي‌شود. سر حصر هم روشن مي‌شود. سر توحيد ضمير در اياك كه اياكم گفته نشد هم روشن مي‌شود. ‌سر اينكه نعبد مي‌گوييم و اعبد نمي‌گوييم روشن مي‌شود. سر اينكه نستعين را در كنار نعبد ذكر مي‌كنيم اين هم روشن مي‌شود. سرّ تكرار اياك سر تكرار اياك هم روشن مي‌شود كه چرا نگفتيم (اياك نعبد و نستعين) بلكه هر دو جمله را مصدر كرديم به اياك، آن هم روشن مي‌شود. چون اگر گفته بشود (اياك نعبد و نستعين) يعني اين مجموع بما انه مجموع منحصر به هر دو است اما جميع را ثابت نمي‌كند كه عبادت هم منحصرا مال توست. استعانت هم منحصراً از توست. اگر گفتيم (اياك نعبد و نستعين) يعني اين مجموع منحصراً در اختيار توست اما جميع را ثابت نمي‌كند. وقتي جميع ثابت مي‌شود كه اياك تكرار بشود، بگوييم \*«اياك نعبد واياك نستعين»\*(33) با يك اياك دو تا حصر استفاده نمي‌شود اگر جمله تكرار شد دو جمله بود دو فعل بود «اياك»اي كه مقدم است حصر مجموع را افاده مي‌كند، نه حصر جميع را. براي اينكه حصر جميع را بفهماند به ما فرمودند بگوييد \*«اياك نعبد واياك نستعين»\*(34) يعني در اعانت هم تنها معين تويي در عبادت هم تنها معبود تويي و از اينكه گفته نشد (اياك نعبد و اعنا) ما را كمك بكن نظير )اياك نعبد و اهدنا الصراط المستقيم) كه بعد مي‌آيد، براي آن است كه روشن بشود كه ما در اين عبادت هم از او مدد مي‌گيريم. اگر گفته بشود ) اياك نعبد واعنا و اهدنا الي الصراط المستقيم) اين معنايش اين است كه ما در عبادت مستقل هستيم. در كارهاي ديگر از تو مدد مي‌گيريم اما وقتي كه \*«اياك نعبد»\*(35) گفته شد و كنارش هم \*«اياك نستعين»\*(36) آمد معلوم مي‌شود كه ما در اين عبادت هم از تو مدد مي‌گيريم كه اگر توفيق الهي شامل حال ما نشود توان عبادت هم نداريم لذا در دعاي صحيفه سجاديه مسأله حمد و مانند آن آمده است كه: خدايا ما هر عبادتي كرديم باز بدهكاريم زيرا تو توفيق دادي كه تو را عبادت كرديم و اگر اين توفيق نبود كه تو را عبادت نمي‌كرديم پس اگر تو را حمد كرديم تو را شكر كرديم يك دِين ديگري آمد. بايد حمد بكنيم كه تو را حمد كرديم. لذا هيچ راهي براي اداي حق تو نداريم. خداوند طلبكاري است كه هرگز حقش ادا نمي‌شود نعم ما قال سيدنا الاستاد (رضوان الله عليه) بعد از اينكه اين نكات را در الميزان ذكر كردند، فرمودند: كه يك نكات فراوان ديگري هم است كه در كتب ديگر احيانا هست. آنگاه اين تعبير را دارد كه (والله سبحانه غريمٌ لا يقضيٰ دينه)(37) خداي سبحان آن طلبكاري است كه حقش ادا نمي‌شود. هر چه ما اين نكات را بگوييم باز مي‌بينيم بدهكاريم چون بالاخره يك چيزي براي خود انسان در اين وسط مي‌ماند و اين با توحيد سازگار نيست. اگر انسان چيزي براي خود ديد ولو در يك مرحله اين ديگر با توحيد سازگار نيست اين با آن بحث معروف كلام كه آيا جزاء به تفضل است يا استحقاق، خيلي فاصله دارد. ديگر جا براي اين نمي‌ماند كه انسان توهم كند كه ما استحقاق بهشت داريم كه جزا به استحقاق است. آنگاه معلوم مي‌شود كه همه اينها به فضل الهي است ولاغير (والله سبحانه غريم لايقضي دينه) كه اگر كسي حمدي كرد و عبادتي نمود بايد يك حمد ديگر و عبادت ديگر بكند كه اين توفيق را پيدا كرده است. اين نعمتي است كه خداي سبحان به او داد چون \*«بل الله يَمُنّ عليكم أن هداكم للأيمان»\*(38) اين است كه انسان بهترين راهش اين است كه چيزي طلب نكند و طلبكار نباشد و بداند كه طلبكار نيست .اين نعمت هستي را كه خدا به او داد اين معرفتي كه خداي سبحان به او داد قابل حمد و قابل تقدير نيست يعني از انسان مقدور نيست كه بگويد حمد لذا كسي كه به اين پايگاه رسيده است و آن رسول خدا (عليه آلاف التحيه و الثناء) است مي‌گويد «لا احصي ثناء عليك»(39) آن قدرت را نداريم كه بر تو ثناي تو را احصا كنيم «انت كما اثنيت علي نفسك»(40)؛ تو فقط بايد خودت را ثنا كني و الا آن قدرت در اختيار ما باشد كه تو را حمد بكنيم آنچنان نيست «لا احصي ثناء عليك، أنت كما اثنيت علي نفسك»(41)؛ اين يك سلسله از بحثها درباره آيهٔ كريمهٔ \*«اياك نعبد و اياك نستعين»\*(42) است كسي كه مي‌داند جهان به طرف خداي سبحان مي‌رود اين دارد عبادت مي‌كند. كسي كه نبيند جهان به طرف خداي سبحان مي‌رود، اين استكبار است كه استكبار با عبادت سازگار نيست. \*«الذين يستكبرون عن عبادتي سيدخلون جهنم داخرين»\*(43). سؤال ... جواب: بله هستند اما ديدن اين كه اينها تكويناً عبدند، اين توحيد است. اگر كسي عبد باشد مع ذلك نداند عبد است از عبادت استكبار كند اين عبد تكويني است و عبد تشريعي نيست. حقيقتش در قيامت ظهور مي‌كند كه بنده‌وار مي‌آيد استكبارش هم در آن روز دامن‌گير اوست. كسي كه بداند جهان در تحت قدرت خداست اين عبادت است كسي كه نداند و بپندارد كه جهان خود ساخته است يا در اختيار ديگران است اين استكبار است \*«الذين يستكبرون عن عبادتي سيدخلون جهنم داخرين»\*(44) عبادت نه با استكبار سازگار است نه با شرك. سؤال... جواب: بله ديگر تشريع معنايش اين است كه انسان معتقد باشد، چون تشريع و شريعت يك ايمان است و يك عمل صالح. ايمان به اينكه خداي سبحان آفريد و \*«رب العالمين»\* است، \*«الرحمن الرحيم»\*(45) است، \*«مالك يوم الدين»\*(46) است، اين ايمان. عمل را هم طبق دستور انجام دهد اين را مي‌گويند تشريع . سؤال... جواب: چرا ديگر، ‌تشريع نعبد اين است كه انسان ببيند همه خاضع هستند اين است معناي آن. سؤال ... جواب: ايمان و عمل صالح. عبادت يك بعدش ايمان است كه اعتقاد داشته باشد خدا \*«رب العالمين»\* است، \*«الرحمن الرحيم»\*(47) است، \*«مالك يوم الدين»\*(48) است و بر اساس اين ايمان عمل صالح داشته باشد، چون عبد چيزي از خود مالك نيست كه بگويند من قانونم را خودم تنظيم مي‌كنم. اگر يك عبد محض شد، مي‌گويد حيات من وممات من، \*«لله رب العالمين»\* است. ديگر نمي‌تواند ديگر نمي‌گويد در اين كارها من تابع خدايم، در آن كارها به نظر خود يا شرق و غرب عمل مي‌كنم. اگر كسي ديد كل جهان را خدا آفريد و كل جهان خاضع است يعني او بايد اداره كند و لاغير همين مي‌شود توحيد كامل. اين مي‌شود عبادت تشريعي. سؤال... جواب: إبليس يكون عبدا من عباده سبحانه مقهورٌ و مسخر لديه حيث قال سبحانه و تعالي: \*«انا جعلنا الشياطين اولياء»\*(49) حيث قال سبحانه: \*«انا ارسلنا الشياطين علي الكافرين تَؤزّهم أزّاً»\*(50) حيث قال سبحانه و تعالي: \*«فأخرج منها فأنّك رجيم و إنّ عليك لعنتي الي يوم الدين»\*(51) فهو مربوب فهو عبد، ذليل داخر الا انه لا يفهم انه عبد مربوب داخر كما ان المستكبر لا يفهم و الا ان الله سبحانه تعالي قال: فأخرج منها فان عليك لعنتي الي يوم الدين فخرج وصار رجيماً الي يوم الدين فهو عبد مربوب لا يملك لنفسي نفعاً و لا ضراً و لا موتاً و لا حياهً و لا نشورا الا انه لا يفهم انه عبدٌ مربوب و من لا يفهم فهو ابليس ان الذين يستكبرون عن عبادتي سيدخلون جهنم داخرين. استكبار با عبادت سازگار نيست. كسي كه نداند بنده است اين استكبار است. كسي كه بداند او و ديگر موجودات عبد محض هستند و اين عبوديت محضه است در قيامت ظهور مي‌كند، اين توحيد است. «و الحمد لله رب العالمين» پاورقي‌ها: (1) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 2. (2) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 2. (3) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 2. (4) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 2. (5) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 2. (6) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 5. (7) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 5. (8) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 5. (9) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 4. (10) سورهٔ فصّلت، آيهٔ 53. (11) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 5. (12) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 5. (13) سورهٔ مريم، آيهٔ 93. (14) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 5. (15) مستدرك الوسائل، ج 4، ص 447. (16) سورهٔ مريم، آيهٔ 93. (17) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 5. (18) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 5. (19) سورهٔ فرقان، آيهٔ 3. (20) سورهٔ مريم، آيهٔ 93. (21) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 5. (22) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 5. (23) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 5. (24) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 5. (25) سورهٔ بقره، آيهٔ 45. (26) سورهٔ مريم، آيهٔ 93. (27) بحار، ج 69، ص 57. (28) سورهٔ مريم، آيهٔ 93. (29) سورهٔ انعام، آيهٔ 79. (30) سورهٔ انعام، آيهٔ 162. (31) سورهٔ زمر، آيهٔ 3. (32) سورهٔ زمر، آيهٔ 2. (33) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 5. (34) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 5. (35) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 5. (36) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 5. (37) الميزان، ج 1، ص 27. (38) سورهٔ حجرات، آيهٔ 17. (39) بحار، ج 94، ص 228؛ سنن ابن ماجه، ج 2، ص 1263. (40) بحار، ج 94، ص 228؛ سنن ابن ماجه، ج 2، ص 1263. (41) بحار، ج 94، ص 228؛ سنن ابن ماجه، ج 2، ص 1263. (42) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 5. (43) سورهٔ غافر، آيهٔ 60. (44) سورهٔ غافر، آيهٔ 60. (45) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 3. (46) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 4. (47) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 3. (48) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 4. (49) سورهٔ اعراف، آيهٔ 27. (50) سورهٔ مريم، آيهٔ 83. (51) سورهٔ ص، آيات 77 ـ 78.  عکس  || | RSS |
|  |
| |  |  |  | | --- | --- | --- | |  |  |  | |